

حقوق اقلیت‌های دینی در اسلام

دکتر اسعد شیخ‌الاسلامی

گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی

بطوریکه میدانیم همواره در کشورهای اسلامی افرادی غیر مسلمان که به یکی از ادیان معتبر منسوخ متدین بوده وجود داشته و دارند که با استفاده از جمیع امکانات و مقدرات اجتماعی زندگانی میکنند. این موضوع تعجبی ندارد زیرا اسلام مردم را فقط بخاطر اینکه مسلمان نیستند طرد نکرده است و حتی چنانکه از کتب سیر و تواریخ و کتب فقهی برمی‌آید پیامبر اسلام (ص) با گروه‌هایی از آنان قراردادهایی درباب حمایت از ایشان بسته است روی این اصل با مخالفان عقیده و دین اسلام مخالفتی ندارد چون افراد بشر بندگان خدا هستند و اگر کسی اسلام نیاورد لزومی ندارد که با او قطع رابطه شود زیرا اسلام مکتب صفا و صمیمیت، و داد و دوستی و صلح و سلم است، بنابراین چون شارع مقدس نتوانسته است این موضوع اساسی و حائز اهمیت را نادیده بگیرد، از این رو قوانین و مقرراتی را از نظر روابط آنها با دولت از یکطرف و با هم‌مسلمانان خویش از طرف دیگر وضع نموده تا آنها نیز بتوانند با آسایش خاطر در پناه دولت اسلامی از مزایای قوانین موضوعه و نعمتهای خداداده استفاده کنند.

از جمله قوانینی که وضع شده قوانین مربوط به حقوق اقلیتهای دینی در اسلام است که موضوع بحث ما در این مقاله میباشد. قبل از اینکه وارد بحث در مسائل اساسی بشویم تذکر این نکته را لازم میدانم که منظور از اقلیت دینی افرادی غیر مسلمان است که در دولت اسلامی قبول تابعیت نموده و عقد ذمه را منعقد مینمایند.

نظر کلی به حقوق اقلیتهای دینی

در بین فقهای اسلامی راجع به اقلیتهای دینی این قول شایع است که میگویند «لهم مالنا وعلیهم ما علینا» امام کاسانی (۱) در کتاب «بدایع» حدیثی را بدین مضمون روایت میکند: «قال النبی ص فاذا قبلوا عقد الذمه فاعلمهم ان لهم مال المسلمین وعلیهم ما علی المسلمین». (هرگاه عقد ذمه را پذیرفتند به آنها اعلام کنید آنچه بنفع مسلمین است آنها هم نفع میبرند و آنچه به ضرر مسلمانان باشد بضرر آنها نیز خواهد بود.) (۲)

علی بن ابی طالب (ع) (۲) میگوید: انما قبلوا عقد الذمه لتکون اموالهم کاموالنا و دماهم کدماثنا». (آنها عقد ذمه را قبول کردند برای اینکه اموال و خون و جان آنها مثل ما باشد)، در شرح «سیرالکبیر» امام سرخسی (۳) آمده است که «از این جهت عقد ذمه را قبول میکنند که اموال و

۱- کاسانی، منسوب است به شهر کاسان (کاشان فعلی) و او علاءالدین ابوبکر مسعود بن احمد امام کبیر ملقب به ملک العلماء، نزد محمد بن احمد سمرقندی صاحب کتاب «التحفه» تحصیل فقه کرد. این کتاب را کاسانی در «البدایع» شرح کرد و با استاد خود هدیه نمود. استاد خوشحال شد و دخترش را به عقد او درآورد. فقها در همان زمان گفته اند شرح تحفته و زوجه ابنته. کاسانی در سال ۵۸۷ هـ. وفات یافت. عبدالقادر بن ابی الوفاء: الجواهر المضیه، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۴۶، حیدرآباد دکن.

۲- کاسانی بدایع الصنایع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۱۰۰، مطبعه جمالیه مصر، سال ۱۳۲۷ هـ.

۲- کاسانی: البدایع، ج ۷، ص ۱۱۱.

۳- سرخسی: شرح السیرالکبیر، ج ۳، ص ۲۵۰، حیدرآباد هند، سال ۱۳۳۵ هـ.

حقوق آنها مانند مسلمانان باشد». و بهمین دلیل عده‌ای از فقها از نظر بعضی تکالیف مالی نیز اهل ذمه را با مسلمین مساوی دانسته‌اند (ع).

با توجه به دلایلی که ذکر شد واضح است که اقلیتهای دینی برطبق دستور کلی در حقوق و واجبات مثل مسلمانان هستند، جزاینکه براین قاعده کلی، استثنائی وارد میشود و آن اینست که دولت اسلامی وجود عقیده اسلامی را در شخص، شرط بهره‌مند شدن از بعضی از حقوق قرارداده و تنها تابعیت او را بطوریکه بعدا بیان خواهیم کرد کافی نمیداند. درحقیقت، این استثنا اشکال و غرابتی نخواهد داشت زیرا دولتها در نحوه و کیفیت تمتع افراد کشور آزاد هستند. گاهی تساوی و زمانی عدم تساوی را برقرار میسازند و بدون شك وقتی که دولتی مابین افراد ملت تفرقی ایجاد میکند مسلما این تفرق بستگی کامل به اوصاف و احوال آن دسته خاص دارد که از جهاتی ایجاب میکند این فرق حاصل شود. دولت اسلامی وصف دینی را معتبر و معتنا به میداند و براساس آن مابین افراد و گروههای ملت تمییز قائل میشود.

همانطور که دولت اسلامی وصف دینی را مناط تمییز بین مردم در بعضی حقوق میداند همین وصف را نیز ملاک اختلاف و تفاوت میان آنها در برخی از واجبات قرار میدهد. مثلا، مسلمان ملزم به ادای زکوة است درحالیکه این التزام شامل اقلیت دینی نخواهد شد و یا ذمی تعهد پرداخت جزیه دارد اما مسلمان الزامی به دادن آن ندارد.

حال پس از ذکر این مقدمه وارد بحث در اصل مطلب یعنی بیان حقوق اقلیتهای دینی خواهیم شد و آنرا از سه جهت مورد بررسی قرار خواهیم داد.

- ۱- حقوق سیاسی ،
- ۲- حقوق عمومی ،
- ۳- حقوق خصوصی .

قسمت اول : حقوق سیاسی :

کلمه «حق» در لغت معانی زیاد دارد که حاصل همه آنها معنی ثبوت و وجوب است. خداوند میفرماید: «لقد حق القول علی اکثرهم فهم لایؤمنون»

بمعنی: وجب و ثبت علیهم (بدون تردید اراده و تقدیر خداوند برای آنها ثابت است که ایمان نمی‌آورند.) (۵)

فقهای اسلامی لفظ حق را بمعنی عام تملك بکار می‌برند و گاهی معنای خاص آنرا که عبارت از حقوق مطلقه میباشد منظور نظر دارند مانند حق شفعه و خیارات و غیره و گاهی از اطلاق حق، حقوق ارتفاقیه را تعبیر میکنند و این همان حق بمعنی اخص است که مورد نظر فقها میباشد. (۶)

کلمه «سیاست» از نظر لغوی از مصدر «ساس» است و بطور کلی بحسن تدبیر وجودت رای اطلاق میگردد. اگر این سیاست منطبق با قواعد شریعت باشد آنرا سیاست شرعی و در غیر اینصورت سیاست عقلی وضعی مینامند.

حقوق سیاسی از نظر قانون‌گذار عبارت است از حقوقی که شخص باعتبار عضویت در هیئتی سیاسی آنرا کسب میکند مانند حق تولیت و وظائف عامه، حق انتخاب.

اولا: حق تولیت و وظائف عامه: تولیت و وظائف عامه از نظر شریعت اسلام حقی برای فرد از ناحیه دولت نیست بلکه تکلیفی است که دولت برای شخصی که اهلیت انجام آنرا داشته باشد معین میکند دلیل این موضوع حدیثی است که ابو موسی اشعری روایت میکند. (۷) او میگوید «با دو نفر از بنی‌عمم نزد پیغمبر رفتیم یکی از آن دو گفت یا رسول‌الله بعضی از آنچه که خداوند تولیتش را بشما داده بما تفویض کن دومی هم همین مطلب را گفت. پیغمبر فرمود تولیت این عمل را بکسی که آنرا بخواهد و یا بگرفتن آن حریص باشد نخواهم داد (۸).

مفاد این حدیث شریف صراحت دارد که تولیت و وظائف عامه، حقی برای شخص از ناحیه دولت محسوب نمیشود زیرا اگر حق فرد بود درخواست احراز

۵- المنجد ص ۱۳۹، سوره یس آیه ۷.

۶- محمد سلام مدکور: الفقه الاسلامی، ص ۸۱.

۷- ابو موسی عبد ابن قیس بن سلیمان اشعری یکی از اصحاب رسول خدا بود. پیغمبر او را بهیمن فرستاد تا مردم را ارشاد نماید و عمر بن خطاب وی را والی بصره نمود. در سال ۵۲ ه. در کوفه وفات یافت. شیرازی: طبقات الفقهاء، ص ۱۲، بغداد، سال ۱۳۵۶ ه.

۸- بخاری: صحیح، ج ۴- ص ۲۲۷، مطبعه میمنیه مصر، سال ۱۳۰۷ ه.

آن مانع اعطای حق به آن شخص نمیشد زیرا صاحب حق اگر حقش را طلب کند منعی ندارد .

برخی از وظائف عامه را بجز مسلمان، فرد دیگری نمیتواند تولیت داشته باشد مانند خلافت و امامت و دستور جهاد (۹).

امامت، درحقیقت، عبارت است از جانشینی صاحب شرع بمنظورحراست دین و سیاست دنیا، روشن است که رئیس دولت اسلامی باید مسلمان باشد (۱۰). این تعبیر اختصاص به اهل سنت دارد. اما از نظر شیعه امامیه، امام را مردم انتخاب نمی‌کند بلکه پیغمبر نصب مینماید.

اما امارت جهاد که شرط آن اسلام است از این جهت است که فقط مسلمان ملتزم بجهاد میباشد، با اینکه اقلیت‌های مذهبی میتوانند در دفاع از اسلام مشارکت نمایند ولی از نظر اصول، فرمانده قشون باید مسلمان باشد .

عدم تفویض این وظائف قلیل به اقلیت مذهبی نباید این توهم را ایجاد کند که آنها بیگانه و یا جدا هستند زیرا وظیفه، از نظر شریعت اسلام تکلیف است نه حق. این وظائف انگشت‌شمار که ذمی مکلف به انجام آن نیست براساس عقیده اسلامی استوار است و ملاک و مناط آن تدین است و اگر در انحصار مسلمان گذارده شده طبیعتاً مورد قبول است زیرا ذمی در امور مربوط به دیانت با اسلام مشارکتی ندارد .

در ما عدای این وظائف قلیلی که متولی آن باید مسلمان باشد اقلیت‌های دینی میتوانند سایر وظائف عامه را عهده‌دار شوند. این مسئله در کتاب و سنت نیز تأیید شده خداوند میفرماید «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذنوا بطانۃ من دونکم لایالونکم خیالاً و دوا ما عنتم قد بدت البغضاء من اقواهم و ماتخفی صدورهم اکبر» (ای ایمان آورندگان، افراد ذمی را دوست صمیمی و همراز از سایر همدینان خود نگیرید، اگر فرصتی بیابند در خیانت با شما قصور نمی‌ورزند، دوست دارند شما در رنج باشید از گفتار آنها کینه ظاهر است، باطن آنها از ظاهرشان خطرناکتر است.» (۱۱)

۹- امام الحرمین جوینی: الارشاد، ص ۴۲۷، مصر، سال ۱۹۵۰ میلادی.

خطیب شربینی: مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۲۹-۱۲۰، مصر، سال ۹۷۷ هـ.

۱۰- ابن خلدون: مقدمه، ص ۱۹۱، چاپ مصر. ماوردی: الاحکام السلطانیه، ص ۳ مصر مطبعه محمودیه.

۱۱- سوره آل عمران، آیه ۱۱۸ .

این آیه در حق کسانی نازل شده که پیغمبر با آنها عقد ذمه بسته بود. (۱۲) این آیه مسلمانان را از اتخاذ بطنه با آنها بطور مطلق منع نکرده است بلکه مقصودش کسانی است که عداوت آنها با مسلمانان ظاهر شود. بدیهی است در اینصورت اتخاذ بطنه با آنان جایز نیست. بنابراین مسلمانان میتوانند اقلیت‌های دینی را که آشکارا با اسلام عناد ندارند به همکاری دعوت نمایند و اسرار را در اختیار آنها بگذارند و امور و شئون مهم دولت را به آنان واگذار کنند. (۱۳) در سیره پیغمبر نیز این موضوع تایید شده. در جنگ بدر که بین مسلمانان و مشرکان مکه اتفاق افتاد، ۷۰ نفر از مشرکین باسارت مسلمانان درآمدند و در میان این اسرا افرادی بینوا وجود داشتند. پیغمبر بجای گرفتن پول دستور فرمودند که در قبال پرداخت وجه هر کدام از اسرا ده نفر از غلمان انصار را نوشتن بیاموزند و مرخص شوند.

این موضوع میرساند که پیغمبر، غیر مسلمان را در یکی از شئون دولت اسلام که تعلیم مسلمان است وارد نمود و باز در سیره نبوی آمده است موقعی که پیغمبر در سال ۶ هجرت به مکه روی آورد به مکانی به اسم ذی‌الحلیفه (۱۴) رسید یکی از آنها را انتخاب کرد که پیغمبر را از قریش مطلع کند با وجود اینکه این فرد کافر بود مع هذا پیغمبر این امر مهم را به او ارجاع کرد (۱۵).

بدون شك پیغمبر با اعتقاد و اطمینانی که باو داشت این کار را رجوع کرد. بنابراین میتوان نتیجه گرفت مادامی که از نظر ثقه و امانت، کفایت داشته باشند ارجاع امور مهم دولت اسلامی به اقلیت‌های دینی مانعی نخواهد داشت.

کتاب و سنت، هردو، دلیل قاطعی برای جواز ارجاع و اسناد وظائف عامه به ذمی است مادام که مورد اطمینان باشند. در واقع این نهایت چشم‌پوشی و تسامحی است که ممکن است در حق مخالفان دین انجام داد. روی این اصل، فقهای شریعت اسلامی جایز دانسته‌اند که ذمی پست وزارت تنفیذ را در اسلام

۱۲- محمد بن جریر طبری: تفسیر طبری، ج ۴، ص ۶۳-۶۴، قاهره، چاپ اول.

۱۳- محمد رشید رضا: تفسیر المنار، ج ۴، ص ۸۱، قاهره، چاپ اول سال ۱۳۳۰ هـ.

۱۴- ابن قیم: زاد المعاد، ج ۴، ص ۳۱۲، مصر، چاپ اول سال ۱۳۴۷ هـ.

۱۵- ابن قیم: زاد المعاد، ج ۴، ص ۲۰۲.

بعهده بگیرد. اختیارات این مقام آنست که اوامر امام را ابلاغ کند و احکامی را که امام صادر میکند برای اجرا ابلاغ نماید. (۱۶).

اگر از اقوال فقها بگذریم می‌بینیم که مسلمین در ادوار مختلف، اقلیت‌های دینی را در اعمال دولت سهیم و شریک نموده‌اند. مثلا موقعی که اسرای قیساریه نزد عمر بن خطاب آمدند عمر بعضی از آنها را بکار کتابتی مسلمانان گماشت (۱۷).

وقتی که مسلمانان مصر را فتح کردند عمال بیزانس را در آنجا ابقاء نمودند. در میان این عده شخصی بنام میناس بود که هرقل اورا والی منطقه شمالی مصر کرده بود. و نیز از اشخاص مشهوری که شغل مهمی در زمان امویه داشتند شخصی بود با اسم «ائناسیوس» که تا مرحله ریاست دواوین اسکندریه رسید و همچنین اموی‌ها عادت داشتند که نصاری را به امور مهم دولتی بگمارند و معاویه بن ابی سفیان کاتبی با اسم سرجون داشت (۱۸).

در زمان خلافت ابوجعفر منصور عباسی یکی از یهودیان با اسم موسی یکی از دونفری بود که متصدی خراج بودند. نصاری در زمان عباسی‌ها به کرات پست وزارت را اشغال کردند مانند نصر بن هارون در سال ۳۶۹ هجری و عیسی بن نسطورس نصرانی در سال ۳۸۰ هجری. بعلت کثرت ارجاع اوامر مهم دولت اسلامی به اقلیتهای دینی است که آدم متر یکی از مورخین غرب میگوید: از اموری که بسیار موجب تعجب است وجود عده بیشماری از عمال و حکام غیر مسلمان در دولت اسلامی است (۱۹).

در دولت عثمانی که از دولت‌های اسلامی متاخر است احراز پستهای سفارت و ماموریت‌های خارج بوسیله افراد غیر مسلمان خاصه مسیحیان، فراوان بچشم میخورد (۲۰).

۱۶- ماوردی: الاحکام السلطانیه، ص ۲۵ .

۱۷- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۹۳، بیروت، سال ۱۹۵۸ م.

۱۸- ا. س ترتون، اهل الذمه فی الاسلام ترجمه حبشی، ص ۱۶۹، سال ۱۹۴۹ م.

۱۹- دکتر مصطفی الرافعی: الاسلام انطلاق لاجمود، ص ۱۶، مکتب الحیات، سال ۱۹۵۹ م.

۲۰- محمد رشید رضا: تفسیر المنار، ج ۴، ص ۸۴.

از تمام مطالب و مواردی که بیان شد بوضوح معلوم میگردد که اختلاف اقلیتهای دینی با مسلمانان از نظر عقیده نتوانسته حائل و مانع اشتراك آنها با مسلمین در وظائف و اداره امور مهم مملکتی باشد و این دلیل بارز و شاخصی بوسعیت تسامح اسلام و مسلمین با آنها است و این حقیقت مسلم با ذکر دو امر که ذیلا بیان میشود بیشتر و بهتر روشن خواهد شد.

امر اول : دولت اسلامی برای اعتلای اسلام و بخاطر تنفیذ کامل و سلیم احکام آن در داخل، و نشر و توزیع آن در خارج، بهروسیله که ممکن باشد اقدام میکند. زیرا اسلام اختصاص به اقلیم و یا کشور خاصی ندارد و شامل تمام عالم بشری است و هدف دولت اسلامی هم جز این امر چیز دیگری نیست. خداوند میفرماید: «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلاة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبت الامور (آنهائیکه اگر در روی زمین به آنان قدرت و امکان بدهیم نماز را بپا میدارند زکوة میدهند و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و عاقبت امور برای خدا است) (۲۱)

همچو دولتی تولیت امور مهم و اداره کارهای حساس مملکت را حتی به افرادی میدهد که مخالف عقیده آنها هستند و نه تنها هیچگونه تضییق و فشاری بر آنها وارد نمیسازد بلکه باروئی گشاده و آغوشی باز آنان را میپذیرد و در کارهای خود دخالت میدهد و با علم باینکه آنها میدانند که مخالف عقیده و ایمان مسلمانان هستند .

این موضوع خود دلالت کامل و صریحی بر تسامح و افکار بلند مسلمانان دارد مخصوصا موقعی که اسپانیائیها بر لشکر اسلام غلبه کردند دست به چه کشتار و جنایتی زدند بیشتر به اهمیت و عظمت فکر و حقیقت دین اسلام پی میبریم چون اسلام در مقابل آن تاخت و تاز بعمل متقابل دست نزد.

امر دوم : کشورهایی که چرخهای آن بر اساس و مبنای مذهب و مکتب خاصی بگردش درمی آید مانند دولت شوروی، شتون و وظائف مهم مملکت را جز به افراد مؤمن به آن مکتب نمیسپارند هر چند که اهل شوروی هم باشند.

ثانیا : حق انتخاب :

فقها گفته‌اند کسی که امام (خلیفه) را انتخاب میکند باید مسلمان باشد. بنابراین جز مسلمین دیگری حق انتخاب خلیفه را ندارد (۲۲). البته برای انتخاب ریاست جمهور چون مسئول امور مذهبی نیست غیر مسلمان هم میتواند رای دهد و در انتخابات شرکت کند. در مورد عضویت اقلیت‌های دینی در مجلس مقننه نیز، اسلام مانعی نمی‌بیند.

قسمت دوم : حقوق عمومی :

تعریف: حقوق عمومی حقوقی است که افراد را در اجتماع از نظر نفس و آزادی و مال محفوظ و مصون میدارد. مانند حق انتقال، حق اظهار عقیده و بیان و حق مسکن.

حقوق عمومی برای اقلیتهای دینی :

۱- آزادی شخصی : و آن عبارت است از آزادی افراد در رفت و آمد و حفظ آنها از هرگونه تجاوز، این آزادی انواع مختلف دارد که ذیلا به ذکر هر یک از آنها میپردازیم :

الف: اقلیتهای دینی میتوانند بهر جائی که از نظر سلامت و حفظ خود از تجاوز، مطمئن باشند بروند. خداوند میفرماید: «ان الله لایحب المعتدین»، (خداوند متجاوزان را دوست ندارد.) (۲۳) و باز در آیه دیگری میبینیم که خداوند تجاوز و تعدی را فقط به‌ستمگران روا میدارد و میفرماید: «فلا عدوان الا علی الظالمین» (۲۴). ظلم در هر مذهب و شریعتی حرام شمرده شده و خداوند همانطور که ظلم را درباره مسلمانان جایز نمیداند در مورد غیر مسلمان هم به آن راضی نمیشود. صرفنظر از آیات بی‌شماری که بر حرمت ظلم

۲۲- ماوردی: الاحکام السلطانیة، ص ۴.

۲۳- سوره البقره، آیه ۱۹۰.

۲۴- سوره البقره، آیه ۱۹۳.

وارد شده احادیث زیادی نیز در خصوص آزادی شخصی ذمی و دفع ظلم از او نقل شده است .

برای مثال : پیغمبر میفرماید: «کسی که به ذمی ظلم کند یا تکلیفی فوق طاقت او برایش معین نماید من دشمن او خواهم بود» (۲۵). و باز میگوید: «کسی که ذمی را اذیت کند دشمن او هستم و در روز قیامت هم با او دشمنی خواهم کرد» (۲۶). مسلمانان نیز در طول تاریخ همین رویه را قولاً و عملاً اتخاذ کرده‌اند. عمر بن خطاب در روزهای آخر حیات خویش در باره اهل ذمه چنین وصیت میکند: «به خلیفه بعد از خودم وصیت میکنم که بعهد اهل ذمه وفادار باشد و با ماعدای آنها جنگ کند و تکلیفی را که قدرت تحمل آنها را ندارند به آنان تحمیل نکند» (طبری در تاریخش از خلیفه ثانی روایت میکند که عمر به نمایندگان بصره گفت: ممکن است مسلمانان، اهل ذمه را آزار دهند؟ جواب دادند به آنها وفادار هستیم» (۲۷).

علی ابن ابی طالب مسلمانان و ذمیون را در حرمت مال و خون مساوی دانسته و میگوید: «ذمیون جزیه میدهند برای آنکه جان و مالشان مانند مسلمانان باشد» (۲۸). مسلمانان در موقع تصرف و فتح شهرها به افرادی که عقد ذمه بسته بودند مهربانی میکردند و از آنها دفع ظلم مینمودند، مثلاً عمرو عاص که اقباط مصر را مورد حمایت خویش قرار داد به کاری که قدرت تحمل آنها نداشتند وادار نمیکرد .

مسلمین روی توصیه پیغمبر که میگوید: وقتی مصر را فتح کردید با قبطی‌ها خوبی و مهربانی کنید زیرا آنها ذمی هستند. با آنها رفتار کردند. (۲۹)

۲۵- یحیی بن آدم: الخراج، ص ۷۵، ابی داود: سنن، ج ۲، ص ۲۵۵، قاهره، سال ۱۳۶۸ هـ.

۲۶- سیوطی: الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۷۳، قاهره، سال ۱۳۵۲ هـ .

۲۷- جریر طبری: تاریخ الطبری، ج ۴ ص ۲۱۸ ابو جعفر محمد بن جریر طبری فقیه مشهور و محدث معروف دارای تالیفات مهمی از قبیل تاریخ الامم والملوک و کتاب التفسیر میباشد وی در سال ۳۱۰ هـ. وفات یافت . الحدیث والمحدثون، ص ۱۳۲، چاپ مصر، سال ۱۳۷۸ هـ.

۲۸- ابن قدامه: المغنی، ج ۸، ص ۴۴۵. مصر سال ۱۳۶۷ هـ. کاسانی: البدایع، ج ۷، ص ۱۱۱ ابن عابدین: ردالمختار، ج ۲، ص ۳۰۸ مطبعه عثمانیه، سال ۱۳۲۴ هـ.

۲۹- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۰۷.

فقهای مذاهب اسلامی نیز رویه اسلاف را داشته‌اند و در مورد حمایت ذمیون و حفظ آنان از هرگونه تجاوز و عدم تکلیف مالایطاق، توصیه‌ها و دستورات موکدی داده‌اند. بدیهی است حمایت دولت اسلامی از اقلیت‌های دینی تنها منحصر به حفظ آنها از تجاوزات داخلی نیست بلکه در قبال هرگونه تعدی خارجی نیز باید آنان را صیانت و حراست کرد. (۳۰)

ب- عدم جواز حبس ذمی : حبس و مجازات ذمی جز بحکم قانون جایز نیست زیرا دستور کلی در شریعت اسلامی اینست که هیچکس جریمه و عقوبت نخواهد شد مگر بنص شرع و به مقتضای نصوصی که وارد شده است. دولت اسلامی باید از ذمی حمایت کند بنابراین بدون دلیل و یا ارتکاب جرم نمیشود آنها را عقاب داد. (۳۱)

ج- آزادی انتقال و اقامت : اقلیت‌های دینی میتوانند در دارالاسلام درهرجائی که بخواهند اقامت نمایند زیرا آنها از اهل دارالاسلام هستند و در استفاده از این حق آزاد میباشند. در این مورد استثنائی وجود ندارد. فقها گفته‌اند بلاد اسلام سه قسم است: حرم، حجاز و دیگرشهرها (۳۲). در خصوص دو قسم اول احکام خاصی وجود دارد که موضوع بحث ما در این جا خواهد بود.

اول - حرم : و آن عبارت است از مکه و آنچه در اطراف آن قرار دارد. طبق مذهب شافعی و حنبلی جز مسلمان نباید کسی به آنجا داخل شود خواه اقامت کند و خواه عبور نماید. ابوحنیفه معتقد است که میتواند داخل شود ولی نباید اقامت گزیند. دلیل دو دسته اول آنست که خداوند در قرآن کریم غیر مسلمان را از نزدیک شدن به مسجد الحرام نهی میکند البته مقصود تمام حرم است نه فقط مسجد الحرام. (۳۳)

۳۰- شیرازی، ج ۲، ص ۲۷۲، مصر، سال ۱۳۴۳ هـ. خطیب شربینی: مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۲۵۳، ابویوسف: الخراج، ص ۱۳۹ مصر، سال ۱۳۵۵ هـ.

۳۱- عبدالقادر عوده: الشرایع الجنائی الاسلامی، ج ۱، ص ۱۱۸، اسکندریه، سال ۱۳۴۴ هـ.

۳۲- ماوردی: الاحکام السلطانیة، ص ۱۵۱.

۳۳- ابن قدامه: المغنی، ج ۸، ص ۵۳۱. ماوردی: الاحکام السلطانیة، ص

دوم - حجاز : که عبارت است از مکه و مدینه و یمامه و قراء آن مانند طائف و خیبر (۳۴). بموجب تصریح فقهای شافعیه، شیعه امامیه (۳۵)، حنفیه و حنابله، ذمیون حق توطن در این مکانها را ندارند استدلال اینان حدیث نبوی است که میفرماید: «دو دین در جزیره العرب نباید جمع شوند (۳۶). باید متذکر شد که اقلینتهای دینی میتوانند بمنظور تجارت به حجاز داخل شوند. نصاری در زمان عمر در مدینه تجارت میکردند، زیرا عمر افراد صنعتکار و تاجر را فقط سه روز اجازه توقف میداد و پس از انقضای مدت دستور اخراج آنها را صادر میکرد.

حنابله و شافعیه و زیدیه نیز همین عقیده را دارند ولی (۳۷) درعین حال حنابله میگویند اگر ذمی مثلاً برای فروش اجناس نیاز به اقامت بیش از سه روز داشته باشد اشکالی ندارد، زیرا مدت تعیین شده بدلیل احتیاج به ذمی است و اگر اصراری بر عدم توقف او خارج از سه روز بشود ممکن است از لحاظ تجارت به مصلحت اهل حجاز نباشد. (۳۸)

به عقیده نگارنده باید این مورد را در اختیار متصدی امر قرارداد تا اگر مصلحت دانست مدت را تمدید کند، زیرا سه روزی را که عمر بن خطاب تعیین نموده دلیل شرعی و قطعی ندارد و فقط از روی اجتهاد عمل کرده پس اگر مصلحت تغییر کند اجتهاد مبتنی بر مصلحت هم تغییر پذیر است. بنابراین، رعایت مصلحت عمومی بهر طریقی که مضر بحال مردم نباشد ضروری و لازم است.

۳۴- شوکانی: نیل الاوطار، ج ۸، ص ۶۵، مصر سال ۱۳۵۷ ه. خطیب

شربینی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۲۴۶، احمد بن یحیی المرتضی:
البحرالز خار، ج ۵، ص ۴۵۹، مصر، سال ۱۹۴۷ م.

۳۵- شیخ محمد حسن النجفی: جواهر الکلام، کتاب الجهاد، چاپ سنگی
ایران، سال ۱۲۸۷ ه. ابن قدامه امغنی، ج ۸، ص ۵۲۹.

۳۶- ماوردی: الاحکام السلطانیة، ص ۱۶۱. چاپ مصر، خطیب شربینی:
مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۲۴۶.

۳۷- ابن قدامه: المغنی، ج ۸، ص ۵۳۰، ماوردی: الاحکام السلطانیة،
ص ۱۶۱، احمد بن یحیی المرتضی: البحرالز خار، ج ۵، ص ۴۶۰.

۳۸- ابن قدامه: المغنی، ج ۸، ص ۵۳۰. ماوردی: الاحکام السلطانیة،
ص ۱۶۲.

ج- خروج ذمی از کشور اسلامی و بازگشت به آنجا : ذمی میتواند از کشور اسلامی مثلا بقصد تجارت خارج و دوباره مراجعت کند مگر اینکه بخواهد به دارالحرب ملحق شود (۳۹).

۲- حرمت مسکن : ذمیون از حرمت مسکن نیز متمتع میشوند و هیچکس جز با جلب رضایت آنها نمیتواند داخل منزل آنها بشود زیرا مسکن اشخاص، محل اسرار و اموال و زندگی خصوصی آنها با عائله میباشد طبیعی است که این محل باید محترم باشد. هیچکس حق ندارد به آنجا تعدی و تجاوز کند زیرا تجاوز بمنزل، بمنزله تجاوز به شخص است و گفتیم که شریعت اسلام تجاوز به ذمی را منع کرده است. خداوند در این باره چنین میفرماید: (یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا وتسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون فان لم تجدوا فیها احدا فلاتدخلوها حتی یؤذن لکم وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هوازکی لکم والله بما تعملون علیم... ای مومنان وارد خانه دیگران نشوید مگر اینکه با صاحب خانه مانوس شوید و باهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است باشد که متذکر شوید اگر کسی را در آن خانه نیافتید داخل نشوید تا وقتیکه بشما اجازه داده شود. و اگر بشما گفته شد که برگردید، برگردید که آن پاکیزه تر است برای شما و خداوند به کردار شما آگاه است.) (۴۰)

این نص قرآن شامل عموم اقلیتهای دینی است. بنابراین هیچکس حق ندارد بدون اجازه و رضایت آنها بمنزلشان داخل شود. احترام مسکن در قوانین کلیه ملل اسلامی محفوظ و باید مراعات شود.

۳- آزادی عقیده : اسلام برای مردم آزادی عقیده را مقرر داشته باین معنی که مردم را وادار نمیکند به اکراه اسلام را بپذیرند با اینکه آنها را دعوت به اسلام کند زیرا دعوت به اسلام و پذیرفتن آن از روی اکراه دو مرحله جداگانه است، اولی مشروع و دومی ممنوع است. خداوند میفرماید: (ادع الی سبیل ربك بالحکمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن. مردم را بسوی راه خدایت بخوان بادانش و اندرز، و با آنها به روشی مجادله کن که بهترین شیوه باشد.) (۴۱)

۳۹- ابن عابدین: درالمغتار، ج ۳، ص ۳۴۶، چاپ عثمانیه، سال ۱۳۲۴ هـ.

۴۰- سوره نور : آیه های ۲۷ ، ۲۸ .

۴۱- سوره نحل: آیه ۱۲۵.

و در مورد اکراه میفرماید: (لا اکراه فی الدین قدتبین الرشد من الغی. در دین اکراه وجود ندارد زیرا هدایت از گمراهی جدا شده. (۴۲))

در این مورد شریعت اسلامی برای ذمیون قاعده‌ای دارد که در این عبارت خلاصه میشود: «آنها را با دیانتشان بحال خویش گذاریم و متعرض عقاید آنها نشویم.»

آزادی عقیده حقی است که برای ذمیون تضمین شده زیرا اگر این حق تضمین نشود عقد ذمه جایز نخواهد بود. چون عقد ذمه متضمن آنست که ذمی بتواند بر عقیده خود باقی بماند. (۴۳)

آزادی عقیده برای ذمیون به مسائلی از قبیل آزادی برای ایجاد معابد و آزاد بودن آنها در اقامه شعائر مذهبی بستگی دارد.

تمام اینها احتیاج به توجیه دارد زیرا به اختلاف احوال، حکم آنها نیز مختلف خواهد بود. بنابراین، لازم است در این خصوص مطالب را به اختصار مورد بحث قرار دهیم.

اول - موارد مربوط به کنائس :

الف - فقها گفته‌اند که بلاد مسلمین بسه نوع تقسیم میگردد.

۱- آنچه را که مسلمین بصورت شهر در آورده‌اند مانند کوفه، بصره و بغداد. در این بلاد ایجاد واحداث کنیسه جایز نیست. زیدیه معتقدند در صورتیکه امام از روی رعایت مصلحتی لازم بداند، احداث کنیسه اشکال نخواهد داشت.

۲- جائی که مسلمین با عنوه فتح کرده‌اند. در این جا نیز احداث کنائس روانیست. ابن القاسم (۴۴) از جمله فقهای مالکی است که میگوید اگر امام اجازه دهد مانعی ندارد.

۳- شهرهایی که بدون خونریزی و از طریق صلح فتح شده باشد. در این شهرها در صورتیکه در قرارداد صلح قید شده باشد که اراضی متعلق

۴۲- سوره البقره: آیه ۲۵۶.

۴۳- ابویوسف: الخراج، ص ۷۲، چاپ مصر، سال ۱۳۵۵ هـ.

۴۴- عبدالرحمن بن القاسم از اجله علمای مالکی در فقه است. موطا مالک

را روایت کرده و مدت ۲۰ سال مصاحب امام مالک بود وی سال ۱۹۱ هـ. در

مصر وفات یافت. ابن فرحون: الدیباچ المذهب فی معرفه اعیان علما

والمذهب، ص ۱۴۶-۱۴۷.

به آنها و در قبال این اراضی به دولت اسلامی خراج بدهند احداث کنیسه جایز است. هرگاه قرارداد صلح حاکی از این بود که خانه‌ها متعلق بدولت اسلامی باشد و برای آنها جزیه معین شده بود بترتیب سوم عمل خواهد شد، و اگر در قرارداد صلح شرط تمکین و احداث کنائس و امثال آن ذکر شده بود جائز است. مالکیه میگویند: مادامی که مسلمانان با آنها در مکانی واحد سکونت نمیکنند چنانچه آن شهر بطریق صلح فتح شده باشد جائز است که مردم آنجا کنائس بسازند (۴۵).

ب- اما در قراء و مکانهایی که جزو بلاد مسلمین نیست حنفی‌ها اختلاف نظر دارند. کاسانی میگوید (۴۶): در این اماکن احداث کنیسه منع نشده است. امام سرخسی میگوید: در محلی که اکثر ساکنان آن اهل ذمه هستند احداث معابد اشکالی ندارد، ولی در قرائی که مسلمانان ساکن هستند حنفی‌ها نظریات دیگری دارند. صاحب درالمختار میگوید (۴۷): «احداث معابد در دارالاسلام ولو در یک قریه منع دارد». شافعیه میگویند احداث کنیسه در شهری که ما آنرا بوجود آورده‌ایم مانند قاهره و بصره جایز نیست (۴۸).

ج- احداث کنائس و امثال آن در زمین حجاز باجماع تمام مذاهب مردود است (۴۹).

د- کنائس قدیم در بلادی که به‌عنوان فتح شده است نه کسی متعرض آن خواهد شد و نه آنها را خراب میکنند بلکه از آنها بصورت مساکن استفاده خواهد شد نه معابد. این عقیده حنفی‌ها است و دلیل آنها اینست که وقتی مسلمانان این نقاط را به‌عنوان فتح کردند میبایست در آنجا شعائر مذهبی اقامه کنند نه اینکه ذمیون آنجا را معابد خویش قرار دهند (۵۰).

- ۴۵- ابن‌قدامة: المغنی، ج ۸، ص ۵۲۸-۵۲۷، احمد بن یحیی المرتضی: البحر الزخار، ج ۵، ص ۴۶۲-۴۶۳ چاپ مصر، سال ۱۹۴۸-۱۹۴۹م، خطیب شربینی: مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۲۵۳- جواهر الکلام، کتاب جهاد، چاپ سنگی ایران، سال ۱۲۸۷ هـ.
- ۴۶- کاسانی: البدایع، ج ۷، ص ۱۱۴.
- ۴۷- ابن عابدین: الدرالمختار، ج ۳، ص ۳۷۴.
- ۴۸- الرملی: نهاية المحتاج، ج ۷، ص ۲۳۹.
- ۴۹- طبری: اختلاف الفقهاء، ص ۲۳۶، قاهره، چاپ اول.
- ۵۰- کاسانی: البدایع، ج ۷، ص ۱۱۴. ابن‌الهمام: فتح‌القدیر، ج ۴ ص ۳۷۸.

شافعیه میگویند : عمل ذمی در این مورد تایید و تثبیت نشده ولی
حنابله دو قول دارند :

قول اول - منهدم نمودن این معابد واجب است زیرا مسلمانان آن بلاد
را مالک شده‌اند و وقتیکه این بلاد را به‌عنوان فتح کرده‌اند ابقای کنیسه
در آنجا صحیح نیست (۵۱) .

قول دوم - این معابد باید باقی بمانند زیرا در شهرهائی که مسلمانان
به‌عنوان تصرف کرده‌اند این قبیل معابد را ویران ننموده‌اند عمر بن عبدالعزیز
به حکام خود نوشت که کنیسه و آتشکده را ویران نکنند (۵۲) .

به عقیده نگارنده نظر راجح از اقوال فقها در خصوص احداث معابد برای
اهل ذمه آنستکه زیدیه و ابن‌القاسم مالکی گفته‌اند که : «احداث کنائس و
معابد از طرف اهل ذمه جایز است و در مکانهائی که مسلمانان به‌عنوان آنرا
فتح کرده‌اند با اجازه امام مانعی ندارد.» زیرا اسلام عقاید اهل ذمه را محترم
میشمارد و از لوازم این احترام گذشتی است که مسلمین باید در مورد ایجاد و
احداث معابد داشته باشند مگر اینکه مصلحت اسلام در آن مکان بخصوص
ایجاب نکند .

عقیده دوم حنابله نیز راجح است، باین معنی که کنائس قدیم در بلادی که
به‌عنوان فتح شده باید باقی بماند زیرا استدلال آنها در این مورد قوی است .
در حال حاضر در قوانین ممالک اسلامی پس از کسب مجوز از دولت، احداث
معابد برای اقلیتهای دینی مانعی ندارد .

دوم - اقامه شعائر دینی :

ذمیون میتوانند در داخل معابد خویش شعائر مذهبی را بجای آورند
ولی در خارج از معابد حق نشر عقاید را ندارند. زیرا بلاد مسلمانان مواضع
اعلام دین و اظهار شعائر اسلام است و صحیح نیست که شعائری مخالف
آن انتشار یابد. اما در قراء و مناطقی که جزو بلاد مسلمانان نیست مانعی

۵۱- خطیب شربینی: مغنی‌المحتاج: ج ۴، ص ۲۵۴. الرملی: نهاییه،

ج ۷، ص ۲۲۹ .

۵۲- ابن قدامه: المغنی، ج ۸، ص ۵۲۷ .

ندارد. در این مسئله تقریباً تمام مذاهب خمسہ اسلامی متفق القولند. (۵۳)

به عقیده نگارنده اجماع فقها روی این مسئله که تبلیغ و نشر شعائر منہبی ذمیون را در خارج از کنائس بلاد اسلام منع نموده برای حفظ مصالح عمومی دولت اسلامی است زیرا ممکن است از اظهار آن شعائر اضطراب و فتنه‌ای ایجاد گردد نه اینکه این توهم ایجاد شود که این مخالفت صرفاً بخاطر نفس شعائر دینی آنها است و بهمین دلیل فقهای اسلامی نشر عقاید دینی ذمیون را در مواضعی که جزو بلاد مسلمانان نیست و یا در قرائی که مخصوص اهل ذمه میباشد منع نکرده‌اند.

خالد بن ولید در عہدی که با اهل عانات دارد میگوید: «آنها میتوانند ناقوس خود را جز در مواقع نماز، هروقت در شبانه روز که بخواهند بصدای درآورند و در ایام اعیاد صلیبها را بیرون آورند. (۵۴) و یا عمرو عاص در موقع فتح مصر آزادی کاملی به اقباط مصر داد. تمام این موارد میرساند که اسلام در خصوص اظهار عقیده مخالفان گذشت فراوان دارد و عقاید آنها را محترم میشمارد (۵۵).

در حال حاضر نیز در ممالک اسلامی طبق قوانین موجود اظهار شعائر دینی اقلیتهای منہبی مانعی ندارد و مادام که مخل نظم و آسایش عمومی نشود اشکالی نخواهد داشت.

سوم - آزادی رای، اجتماع و تعلیم:

در خصوص شریعت اسلام وقواعد مربوط به آن در مورد ممانعت ذمی از ابراز رای و اجتماع، مخالفتی بعمل نیامده و آنها در حدود قوانین اسلام مادام که به نظام عمومی لطمه نزنند در تشکیل اجتماعات و ابراز رای آزاد هستند.

اما در خصوص آزادی تعلیم نیز میتوانند اولاد خود را طبق دیانتشان آموزش دهند و برای آنها مدارس مخصوص تاسیس نمایند. بهمین دلیل

۵۳- خطیب شربینی: مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۲۵۷- ابن ادریس:

کشاف القناع، ج ۱، ص ۷۲۱.

۵۴- ابویوسف: الخراج، ص ۱۴۶.

۵۵- ابویوسف: همان کتاب، ص ۱۴۷.

وقتیکه مسلمانان، خیبر را فتح کردند و بریهودیان غلبه کردند ضمن غنائم جمع‌آوری شده چند ورق توراة را یافتند که پیغمبر (ص) دستورداد آنها را بهیهودیان بازگردانند (۵۶). این آزادیها باید تا حدودی باشد که از آن سوء استفاده نکنند و وسیله خرابکاری در دین اسلام و گمراه نمودن مسلمانان نشود. البته اگر بصورت مجادله و مناقشه مذهبی باشد اشکالی ندارد زیرا خداوند میفرماید: (ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن.) (۵۷)

چهارم - حق تمتع از ارفاقات دولتی و بیت‌المال :

اقلیتهای دینی میتوانند از ارفاقات دولتی از قبیل وسائل مواصلات و ارتباطات و روشنائی و آبهای مشروب و امثال اینها استفاده نمایند. در حدیث شریف آمده است (۵۸) «الناس شركاء في الماء و الكلاء و النار» لفظ ناس شامل کلیه مردم من جمله اقلیتهای دینی است. دولت اسلامی وقتیکه مسلمانی احتیاج پیدا کند و نتواند کار بکند کفالت خرج او را بعهده میگیرد. کفالت دولت اسلامی تنها منحصر به مسلمانان نیست بلکه ذمیون هم میتوانند از این حق استفاده کنند، زیرا پیغمبر (ص) میفرماید: (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة، فالأمام راع و مسئول عن رعیتة. همه شما چوپان هستید و نسبت به امور زیردستانتان مسئول پس امام چوپان است و مسئول مردم.) (۵۹)

رعایت ذمی در موقع احتیاج از جمله رحمت و احسان است و اسلام دین رحمت و نیکوکاری است خداوند میفرماید: «والله يحب المحسنين» (۶۰) و پیغمبر (ص) میگوید: «الراحمون رحمهم الله تعالى. ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء» ، خداوند تعالی بهرحمکنندگان رحم خواهد کرد . بهکسانی که در زمین زندگی میکنند رحم کنید خداهم بشما رحم خواهد کرد.» (۶۱)

۵۶- المقریزی : امتاع الاسماع ، ص ۳۲۳ .

۵۷- سوره عنکبوت: آیه ۴۶ .

۵۸- ابو عبید: الاموال ، ص ۲۹۵ .

۵۹- زبیدی: تیسیر الوصول : ج ۲، ص ۳۶ .

۶۰- سوره آل عمران: آیه ۱۳۴ .

۶۱- زبیدی: تیسیر الوصول، ص ۱۱۲ .

صرفنظر از این دستورات کلی و عمومی، روایات دیگری دال بر کفالت ذمی از طرف دولت اسلامی موجود است از این قبیل: ابو عبید (۶۲) در کتابش با اسم «الاموال» (۶۳) از سعید بن مسیب نقل میکند که گفته است «پیغمبر (ص) یکی از یهودیان صدقه داد و مرتبا این صدقه ادامه داشت.

امام محمد حسن شیبانی روایت میکند که پیغمبر (ص) موقعی که در مکه قحطی شده بود برای اهل آنجا کمک مالی فرستاد که بین فقرا توزیع شود (۶۴). اهل مکه در این حال مشرک بودند نه ذمی در این صورت ذمی اولی و اصلح برای کمک و مساعدت میباشد.

به پیروی از این معانی بزرگ اسلامی که در قرآن و احادیث نبوی ذکر شده خلفای راشدین و حکام و قائدین اسلام درازمنه مختلف نسبت به اقلیتهای دینی نهایت مساعدت و معاضدت و اشتراك مساعی را ملحوظ داشته‌اند. برای مثال: خالد بن ولید در قرارداد صلحی که با اهل حیره در زمان ابوبکر منعقد ساخته چنین میگوید: «به افرادی که پیر هستند و از کار کردن عاجز میباشند و یا دچار آفتی شده‌اند و یا زمانی ثروتمند بوده و اکنون فقیر هستند از بیت‌المال مسلمین کمک و همراهی کنید (۶۵).

بدون تردید عملی که خالد بن ولید در خصوص ذمی در مانده انجام داده در نزد مسلمانان امر مستحسنی است و ابوبکر با علم به موضوع او را از این عمل منع نکرده است.

عمر بن خطاب نیز همین رویه را ادامه داده. بلاذری مینویسد: «موقعی که عمر بن خطاب به الجابیه در دمشق وارد شد از کنار عده‌ای مجنومین نصاری عبور کرد و دستور داد به آنها صدقه بدهند» (۶۶).

۶۲- ابو عبید قاسم بن سلام، فقیه و محدث معروف که مؤلفاتی در فقه و حدیث و لغت دارد در سال ۱۵۴ هـ. متولد شد و در سال ۲۲۴ وفات یافت. ترجمه حافظ الذهبی در مقدمه کتاب الاموال ص ۲۳.

۶۳- سعید بن مسیب از فقهای تابعین در مدینه بود و از بزرگترین فقهای اهل حجاز بشمار میرفت او از فقهای صحابه فقه را فراگرفت. در سال ۱۵ هـ. متولد شد و در سال ۹۴ هـ. وفات یافت. شیرازی طبقات الفقها ص ۲۴.

۶۴- ابو عبید: الاموال، ص ۶۱۳. چاپ قاهره، سال ۱۳۵۳ هـ.

۶۵- ابویوسف: الخراج، ص ۱۴۴.

۶۶- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۷۷، چاپ بیروت، سال ۱۹۵۸ م.

حکام مسلمین نیز از این رویه خداپسندانه و از این عمل انسانی تبعیت کرده‌اند. ابوعبید میگوید: عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی به عدی بن ارسطاه که والی بصره بود مینویسد. «به اهل ذمه که بعلت پیری ناتوان شده‌اند و قادر بکارکردن نیستند از بیت‌المال مسلمانان تا آنجا که مقدور و مصلحت ایجاب میکند کمک کنید» (۶۷).

بنابه مواردی که ذکر شد میتوان اذعان داشته باشیم که دولت اسلامی ملزم به رعایت حال ضعفای اقلیتهای دینی است و این الزام از تعالیم عالییه و معنویات والای اسلام و عظمت و بلندی سطح فکر اسلام ناشی است که بدون توجه به دین و عقیده ذمی، با تمام امکانات و مقدرات خود، آنانرا دستگیری و مشمول مراحم و عواطف انسانی خویش قرار میدهد.

آیا کفالت خرج اقلیتهای دینی را میتوان از زکات تامین نمود؟

تنها زکوة نیست که بیت‌المال را تشکیل میدهد، بلکه بیت‌المال مجموعه‌ایست از جزیه، خراج، خمس غنائم، مالی که وارث نداشته باشد، ودایع و عاریه‌ای که صاحب آنها مشخص نباشد و غیر ذلك (۶۸).
قبلا گفتیم ذمی حق دارد از بیت‌المال درموقع نیاز استفاده کند. حال میخواهیم بدانیم که اگر ذمی احتیاج پیدا کرد و کفالت خرج او لازم بود آیا میشود از زکوة تامین نمود یا نه؟

صاحب مغنی میگوید: «در میان اهل علم اختلافی نیست که اعطای زکوة اموال به کافر و مملوک صحیح نیست».

ابن منذر مینویسد: از زکوة اموال به اقلیت دینی چیزی داده نخواهد شد زیرا پیغمبر (ص) به معاذ دستور داد آنها را آگاه گرداند که بر آنان صدقه است، از اغنیای آنها گرفته میشود و به فقرایشان پرداخت میگردد. (۶۹)

در حقیقت، در این مسئله اختلاف کمی وجود دارد. اعظم جمهور فقهای مذاهب پنجگانه اسلامی عقیده دارند که از زکوة اموال، به ذمی چیزی داده نخواهد

۶۷- ابوعبید: الاموال، ص ۴۵-۴۶.

۶۸- ابن تیمیه: السياسة الشرعية، ص ۳۰.

۶۹- ابن قدامة: المغنی، ج ۲، ص ۶۵۳-۶۵۴.

شد و برای اثبات این امر به حدیث معاذ استناد میکنند (۷۰). ولی عدۀ کمی از فقها از جمله زفر نظری (۷۱) مخالف ابراز میدارد.

در مبسوط آمده است «به کافر زکوة داده نمیشود اما تنها زفر به قیاس جایز می‌شمارد و می‌گوید که مقصود اصلی بی‌نیاز کردن فقیر است و دلیل ماهم قول پیغمبر (ص) است که میفرماید: «از اغنیای آنها بگیرید و به فقرایشان بدهید.» و این نص صریح است که از اغنیای آنها که مسلمانان هستند بگیرند و به فقرا بدهند.» (۷۲). یکی از اباضیه هم بر این عقیده رفته است، گرچه اکثر می‌گویند در صورتیکه مسلمان مستحق وجود نداشته و یا ارسال زکوة برای امام متعذر به‌عذری باشد صحیح است. شرح‌النیل می‌گوید: «به‌علی از قبیل نبودن راه برای ارسال زکوة نزد امام و نبودن مسلمان مستحق، به نصرانی و یهودی زکوة داده خواهد شد» (۷۳).

حدیث معاذ که جمهور علما به آن استناد کرده‌اند حدیث صحیحی است که بخاری و مسلم و ترمذی و دیگران آنرا روایت کرده‌اند و آن حدیث چنین است: (عن ابن عباس رضی‌الله عنهما ان النبی (ص) بعث معاذاً رضی‌الله عنه الى الیمن فقال ادعهم الى الشهادة ان لا اله الا الله و انی رسول الله فان اطاعوا لذلك فاعلمهم ان الله افترض علیهم صدقة فی اموالهم توخذ من اغنیائهم و ترد علی فقرائهم، رسول خدا معاذ را به یمن فرستاد و گفت اقلیتهای دینی را به‌ادای شهادتین دعوت کن اگر این را گردن نهند آنرا آگاه گردان که خداوند در شبانه‌روز پنج وعده نماز را برای آنها فرض کرده است هرگاه این موضوع را قبول کردند به آنها بگو که خداوند برای آنها صدقه فرض کرده که از ثروتمندانشان گرفته شود و به فقرایشان داده شود.) (۷۴)

قسطلانی در شرح این حدیث می‌گوید: بعضی از علما در مورد این

۷۰- جصاص: احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۶۱-۴۶۲. سال ۱۳۳۵ هـ. کاسانی:

البدایع، ج ۱، ص ۴۹ ابن مفتاح: شرح‌الازهار، ج ۱، ص ۵۲۰.

۷۱- زهر بن الهذیل بن قیس صاحب ابوحنیفه. ابوحنیفه درباره او می‌گوید:

زفراقیس اصحاب من است وی در حدیث ثقه بود. سال ۱۱۰ هـ. متولد شد

و در سال ۱۵۸ هـ. وفات یافت. محمد القرشی الجواهر المضیته: ص ۲۴۴.

۷۲- سرخسی: المبسوط، ج ۲، ص ۲۰۲-۲۰۳.

۷۳- محمد بن یوسف: شرح‌النیل، ج ۲، ص ۱۳۳.

۷۴- قسطلانی: عمده القاری، ج ۸، ص ۲۳۴.

حدیث استدلال کرده‌اند که جایز نیست زکوة را از شهر مربوط منتقل نمود زیرا پیغمبر (ص) میفرماید: «ترد علی فقرائهم» ولی من معتقدم که این استدلال صحیح نیست چون ضمیر در کلمه فقرائهم به فقرای مسلمین برمیگردد و آن عام است که فقرا اهل آن شهر باشند یا غیر آن» (۷۵).

آنچه قسطلانی از معنی آن حدیث استنباط کرده فقرای مسلمین است نه فقرای اهل یمن آنطور که بعضی از علما دریافته‌اند ابن دقیق العید در مورد آن حدیث چنین میگوید: برخی از علما به این حدیث استدلال کرده‌اند که انتقال زکوة از شهر مربوط صحیح نیست. این استدلال نزد من ضعیف است زیرا منظور از اغنیای آنها مسلمانان است نه اهل یمن» (۷۶).

از تمام مطالب گفته شده برای ما روشن میشود، حدیثی که جمهوری به آن استدلال کرده‌اند که زکوة به ذمی داده نمیشود حدیث صحیحی است منتها آنهائیکه دادن زکوة را به ذمی جایز شمرده‌اند به این روایت استناد میکنند که عمر بن خطاب يك نفر یهودی را دید که گدائی میکند از او علت گدائی را پرسید، یهودی جواب داد: بعلت پیری و احتیاج. عمر گفت خداوند میفرماید «انما الصدقات للفقراء والمساکین» و سپس اضافه کرد: منظور از فقرا، فقرای مسلمین است و این شخص از مساکین اهل کتاب میباشد.

ظاهر استدلال عمر بن خطاب دلالت دارد که دادن زکوة به ذمی جایز است، جصاص و کاسانی (۷۷) نیز استدلال را پذیرفته‌اند منتها میگویند: فقها این عمل را به جهت حدیث معاذ منع کرده‌اند.

طبری در تفسیرش مینویسد: «نافع میگوید، شنیدم عکرمه درباره قول خداوند «انما الصدقات للفقراء والمساکین» گفت، به فقرای مسلمین، مساکین اطلاق نکنید زیرا منظور از مساکین اهل کتاب میباشد. (۷۸) این موضوع میرساند که آیه صدقات شامل اهل ذمه میشود. جمهور علما به استناد حدیث معاذ «خذها من اغنیائهم وردها علی فقرائهم» دادن زکوة را به ذمی

۷۵- قسطلانی: همان کتاب، ج ۸، ص ۲۳۴.

۷۶- ابن دقیق العید: احکام الاحکام، ج ۱، ص ۳۶۴.

۷۷- جصاص: احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۶۱-۴۶۲، کاسانی: البدایع، ج ۱، ص ۴۹.

۷۸- محمد بن جریر طبری: تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۱۵۹.

جایز نمیدانند و عده‌ای از فقها به‌اتکا آیه صدقات و آنچه از عمر بن خطاب و عکرمه روایت شد جایز دانسته‌اند .

به عقیده نگارنده مادام مسلمان مستحق وجود داشته باشد دادن زکوة به‌ذمی صحیح نیست. اما اگر مسلمان مستحق وجود نداشت ضرری ندارد که زکوة را به‌ذمی محتاج و فقیر داد زیرا ذمی اهلیت گرفتن زکوة را دارد .

علت اینکه نگارنده این عقیده را دارد آنست که حدیث معاذ که جمهور علمای اسلام مفهوم آنرا تایید کرده‌اند و در صحت آن تردید نیست حدیث صحیحی است، بنابراین هرگاه مسلمان فقیری پیدا نشد چه اشکالی دارد که در اینصورت باعتبار جواز دادن صدقه، زکوة رانیز به ذمی داد.

اساسا اعطای زکوة به اقلیت دینی و یا هر نوع کمک و مساعدتی به‌او امکان دارد وی را به‌اسلام منعطف سازد و موجب تعلق و تمایل بیشتر او به‌اسلام شود .

پنجم آزادی عمل :

اقلیت‌های دینی میتوانند در معاملات و تجارت واموری که مایل به‌انجام آن باشند آزادی عمل داشته باشند. فقها عقیده دارند که اقلیت‌های دینی میتوانند مانند مسلمانان در تجارت و معاملات فعالیت کنند مگر در معاملات ربوی که مثل مسلمین محظور دارند زیرا پیغمبر (ص) برای زردشتیان هجر نوشت که اگر معامله ربوی کنید و یا اجازه انجام آنرا بدهید با خدا و رسول خدا جنگ کرده‌اید (۷۹).

از این گفته پیغمبر (ص) استنباط میگردد که عمل ربا بی‌نهایت حرام است .

معامله ربوی مانند بیع خمر و خنزیر در شهرهای مسلمین، حرام است، اما این اعمال در قراء و شهرهای اقلیت‌های دینی مانعی ندارد با اینکه در آن مناطق مسلمان هم وجود داشته باشد.

بطور خلاصه، در شریعت اسلامی و تعالیم عالیه آن دستوری که دال بر عدم آزادی اقلیت‌های دینی باشد بجز مواردی که ذکر شد وجود ندارد .

۷۹- جصاص: احکام القرآن، ج ۲ ص ۴۳۶. کاسانی: البدایع، ج ۵ ،

قسمت سوم - حقوق خصوصی :

آن دسته از اقلیتهای دینی که در دارالاسلام هستند در حقوقی که مبتنی بر عقیده مذهبی نیست مساوی میباشند. زیرا حقوق خصوصی مبنی بر عقیده نیست تا فرقی ایجاد کند و ذمی را از استفاده از آن منع نماید. بنابراین ذمیون از این حقوق کاملاً مانند مسلمانان استفاده میکنند .

فقهای اسلام تصریح کرده اند که ذمی در معاملات مانند مسلمان است (۸۰). از طرفی حقوق خانوادگی از جمله معاملات محسوب میشود (۸۱)، علیهذا ذمی حق ازدواج و تشکیل خانواده و حق تمتع از جمیع حقوق خانوادگی مانند : نفقه، ارث و غیره دارد و همچنین استفاده از حق مالی را دارا میباشد از قبیل حق اکتساب اموال اعم از منقول و غیر منقول خواه این اکتساب مال با شرکت مسلمان باشد یا با ذمی (۸۲). حق مالکیت اقلیتهای دینی نیز محترم و محفوظ است و هیچکس حق ندارد متعرض املاک آنها بشود. فقها گفته اند «اموال ذمیون مانند مسلمین است و هر دو دارای حکم واحدی است.» (۸۳)

در حال حاضر در ممالک اسلامی طبق قوانین موجود، اقلیتهای دینی از حقوق خصوصی کاملاً بهره مند بوده و در انجام آن آزاد میباشند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۸۰- سرخسی: شرح السیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۷.
 ۸۱- ابن الهام: فتح القدیر، ج ۲، ص ۲۸۹.
 ۸۲- ابن رشد: المقدمات، ج ۲، ص ۲۸۹.
 ۸۳- ابن قدامه: المغنی، ج ۸، ص ۴۴۴-۴۴۵.